

انسان شناسی و روان درمانی از دیدگاه مولانا

سهیلا خالقی تبار^۱، اعظم بکتاشیان^۲

^۱ مدرس دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرری یادگار امام (ره)، تهران، ایران.
^۲ دانشجوی دکتری روانشناسی و آموزش کودکان استثنایی، دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز.

نام نویسنده مسئول:

سهیلا خالقی تبار

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۱/۲۹

چکیده

انسان برای رسیدن به رسالت وجودی خویش و قرب الهی، احتیاج به شناخت دارد. که مهمترین شناخت انسان، شناخت خود و استعدادها و نیازهایش است. بدون شناخت درستی از انسان، نمی توان استعدادها و نیازهای او را شناخت و فقط با شناخت درست انسان و ابعاد گوناگون اوست که می توان به بهره برداری صحیح از استعدادهای او و شکوفایی آن پرداخت. انسان اگر به درستی شناخته نشود، نمی توان بایدها و نبایدهای اساسی برای او تعیین کرد.

انسان کامل از دیدگاه مولانا، انسانی است که چون کیمیای ناب، ویژگی و صفات خاص دارد که این صفات به ندرت در یک فرد جمع می شود. انسان موجودی است دارای اختیار و آگاهی و می تواند مختارانه به انتخاب و رفتار دست بزند. اگر انسان به درون خود رجوع کند، حقایق بسیاری را خواهد یافت و اولین قدم برای شناخت انسان خواستن و آمادگی اوست.

فردی که می خواهد خود را به عنوان خلیفه الله بشناسد، برای این شناخت تلاش می کند و ویژگی های خود را به عنوان انسان، از جنبه های مختلف بررسی می نماید. مولانا همانند قرآن انسان را از خاک بر آمده می داند و مراحل خلقت انسان را، جماد و گیاه و حیوان و در نهایت انسان بیان می کند و بر این باور است که در پی هر مردن، حیات تازه ای وجود دارد. خاک به گیاه تبدیل می شود و گیاه به خوراک حیوان و حیوان شکار آدمیان می گردد و انسان فراتر از مرتبه انسانی و بعنوان جانشین خداوند در زمین معین می گردد.

مولانا کامل ترین انسان را حضرت محمد(ص) می داند و بعد از ایشان انبیا را انسان های کامل معرفی می کند و پس از انبیا نیز اولیا را انسان های کامل می داند. از دیدگاه مولانا انسان دارای دو بعد جسمانی و روحانی است که بعد جسمانی انسان از حیوان است و حیوان از نبات و نبات از جماد و بعد روحانی آن عظمت و شکوه انسانیت است. مولانا انسان را هدف و غایت نهایی خلقت می داند و معتقد است که جهان به خاطر شرافت انسان آفریده شده است و چه زیبا خداوند متعال خود را برای آفرینش انسان تحسین کرده است. از آنجا که خداوند از خویش بر انسان دمیده است، وجود صفت های خداوندی در انسان به چشم می خورد.

از دیدگاه مولانا، انسان کامل، انگیزه رسیدن به کمال دارد و برای رسیدن به آن با هوس های نفسانی خویش مبارزه می کند و همواره در پی ارزیابی خویش است. انسانی که دلبستگی به تعلقات دنیوی ندارد و در مقابل هوس ها و خواهش های نفسانی سر تعظیم فرود نمی آورد و از اسارت و بند دنیا خود را رها می کند، برای رسیدن به حق و رسالت وجودی خویش و بندگی معبود تلاش می کند و از الگوهای انسانیت همچون حضرت محمد(ص) و انبیا و اولیا پیروی می کند و عظمت وجودی خویش را به عنوان جانشین خداوند می شناسد و خود را شایسته خلیفگی خداوند می داند، انسانی کامل است.

واژگان کلیدی: انسان شناسی، روانشناسی، مولانا.

مقدمه

انسان شناسی یکی از قدیمی ترین علمی است که بشر را به خود مشغول کرده است. انسان از دیرباز تا کنون به دنبال راهی برای شناخت خود بوده است. دانشمندان بسیاری در پی کشف خود و این موجودات نظریاتی ایراد کرده اند. (فلاحتخواه، حاجی قاسملو، غرایمی، ۱۳۹۶)

توجه به انسان و بررسی جنبه های مختلف وجودی او از قدیم الایام بعنوان مسئله ای مهم و اساسی مورد توجه مذاهب و مکاتب مختلف بشری بوده است. در اکثر فرهنگ ها همواره جلوه ای از یک انسان آرمانی و همچنین جستجو در ماهیت مدینه فاضله و آرمان شهر به عنوان یک هدف و مقصد متعالی، در نظر بوده است. انسان آرمانی یا به روایت دیگر "انسان کامل" در واقع انسانی است که تمامی مظاهر و ارزش های انسانی به طور کامل و به صورت هماهنگ در او تجلی پیدا کرده و به عنوان یک الگوی مطرح و تاثیر گذار برای سایر افراد بشر به حساب می آید.

اسلام نیز به عنوان دین کامل و جامع اهمیت بسیاری برای انسان کامل قائل می باشد در عرفان ایرانی اسلامی اولین کسی که این اصطلاح را مطرح می کند، محیی الدین ابن عربی است. پس از آن عزیز الدین نسفی، عارف نیمه دوم قرن هفتم، اولین کسی است که کتابی تحت عنوان انسان کامل تصنیف می نماید. پس از نسفی، عبدالکریم جیلی، همین اصطلاح را برای کتاب خود بر می گزیند. مولوی نیز به عنوان شاعر در اشعار خود از این اصطلاح بهره می گیرد و در اشعار وی نمونه های بسیاری از جلوه های انسان کامل را می توان مشاهده نمود. (خسروی، ۱۳۹۶)

اهمیت انسان شناسی از دیدگاه عرفان

از آنجا که در جهان بینی عرفانی انسان کامل، محور عالم به شمار می رود، بدون شناخت انسان نمی توان استعداد ها و نیاز های او را شناخت. با شناخت درست انسان و ابعاد گوناگون وجود اوست که می توان به بهره برداری صحیح از استعداد ها و ارضای درست نیازهای او پرداخت. به بیان دیگر با شناخت انسان می توان استعدادهای او را شکوفا کرد. به قول مولانا:

چون خدا ما را برای آن فراخت
که به ما بتوان حقیقت را شناخت
(دفتر اول، بخش ۱۵۸)

بدون شناخت انسان نمی توان تکالیف و وظایف انسان ها را مشخص نمود. اگر انسان درست شناخته نشود نمی توان باید ها و نبایدهای اساسی را برای او تعیین کرد. انسان شناسی عرفانی که ماخوذ از قرآن کریم است، تک بعدی به انسان نمی نگرد، بلکه همه ابعاد وجودی انسان را در نظر می گیرد. انسان را به صورت یک واحد کل مطرح می سازد. از همین جاست که تمام مسائلی که در بحث انسان شناسی مطرح است، توسط عرفان مطرح می شود.

اهمیت شناخت انسان تا آنجاست که هدف از رشد انسان معین می شود و وسایل و روشهای رشد آدمی معلوم می گردد. رابطه انسان با خود و دیگران در پرتو همین شناخت میسر می گردد. البته بدون آنکه رابطه انسان با خداوند به دست فراموشی سپرده شود. (آل عصفور، ۱۳۸۵)

انسان

واژه انسان در لغت به معنی بشر آمده و به آحاد جنس بشر اطلاق می شود (انصاری، ۱۳۷۴) و در فرهنگ معین واژه انسان آمده است: جانوری از تیره نخستینیان، از شاخه پستانداران و از گونه آدم ها که به سبب رشد کامل مغز از دیگر جانوران ممتاز است. (معین ۱۳۸۷)

این واژه ۵۶ بار در قرآن مجید به کار رفته است، که مراد از آن جسد و صورت ظاهری نمی باشد، بلکه باطن و نهاد و استعداد و انسانیت و عواطف او در نظر است. (فلاحتخواه و همکاران، ۱۳۹۶)

تعریف انسان کامل

در اکثر مکاتب بشری و در نظر بسیاری از صاحب نظران، انسان کامل دارای صفات و ویژگی‌های مشترکی می‌باشد و همه کسانی که در باب انسان کامل سخن گفته‌اند، این انسان را متصف به فضایل اخلاقی و کمالات انسانی نموده‌اند. این مکاتب اکثراً بر این باورند که انسان کامل، انسانی است که از سایر انسان‌ها برتر و والاتر بوده و به عنوان یک الگو و آیین تمام نما برای دیگران مطرح باشد. انسان کامل به واسطه روح بلند و منیعی که دارد، در قلب‌های آدمیان نفوذ کرده و همه را منقلب می‌گرداند. انسان کامل در قید و بند امور حسی و مادی نیست، بلکه مرغ روح او از قفس تنگ و تاریک این جهان پرواز کرده و در عالم بالا، یعنی عالم روح و ملکوت، به سیر و سیاحت مشغول است. انسان کامل، انسانی است که از "خود طبیعی" گذشته و با انتخاب‌های خویش به "خود ایده آل" رسیده است. انسان کامل از آنچنان عظمتی برخوردار است که هیچ‌گاه در حیطه‌ای از زمان و مکان قرار نمی‌گیرد و همواره شهره عام و خاص است. (خسروی، ۱۳۹۶)

انسان کامل همان آدمی است که مولوی او را اینگونه توصیف کرده است:

| | |
|---|---|
| مدح این آدم که نامش می‌برم بود آدم دیده نور قدیم | قاصرم گر تا قیامت بشمرم موی در دیده بود کوه عظیم |
|---|---|

(دفتر اول، بخش ۶۹)

تعبیر انسان کامل در ادبیات اسلامی تا قرن هفتم هجری وجود نداشته است. ولی برای اولین بار در دنیای اسلام این تعبیر در مورد انسان به کار برده شده است. اولین کسی که در مورد انسان تعبیر انسان کامل را مطرح کرد عارف معروف، محیی الدین عربی اندلسی طایی است. (مطهری، ۱۳۹۱)

شاید جامع‌ترین تعریف عرفانی از انسان کامل را عزیز الدین نسفی بیان کرده باشد: "انسان کامل آن است که در شریعت، طریقت و حقیقت کامل باشد." (نسفی، ۱۳۶۲، به نقل از آل عصفور، ۱۳۸۵) یا به عبارت دیگر چهار چیز به کمال در وی باشد: اقوال نیک، افعال نیک، اخلاق نیک و معارف. (خسروی، ۱۳۹۶)

انسان کامل از دیدگاه مکاتب

الف- انسان کامل از دیدگاه قرآن

نفس انسان کامل در قرآن ذکر نشده اما مفهوم آن را میتوان در پاره‌ای از آیات قرآن استنباط کرد قرآن انسان را موجودی دارای اختیار و آگاهی می‌داند و صراحتاً اعلام می‌نماید که هدف از آفرینش آدمی همانا رسیدن به کمال و سعادت جاودان است از همین رو از آدمی با القابی همچون خلیفه الله و صفی الله یاد می‌کند. با مطالعه قرآن کریم آیات فراوانی در خصوص کرامت و بزرگی انسان می‌توان مشاهده نمود که این مسئله نشان از اهمیت فوق العاده انسان از دیدگاه قرآن کریم دارد. (خسروی، ۱۳۹۶)

ب- انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه

در فرهنگ اسلامی امیرالمومنین علی علیه السلام به عنوان نمونه‌ی کاملی از تمامی فضائل و کمالات اخلاقی به حساب می‌آید و پس از پیامبر اکرم به عنوان کامل‌ترین انسان در جهان اسلام شناخته می‌شود در نهج البلاغه حضرت علی جنبه‌های مختلف سیمای انسان کامل به تصویر کشیده شده است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم امام علی در خطبه ۱۹۳ نهج البلاغه خطاب به امام همام یکی از یاران خود ویژگی‌های انسان کامل را چنین توصیف می‌نماید:

دل‌هایشان از خوف الهی اندوهگین است و از این که در برابر فرمان الهی سرباز زند سخت نگرانند. بدن‌هایشان بر اثر عبودیت خالق نحیف شده است. نیازمندی آنها بسیار کم است چرا که آنان از بند تعلقات دنیوی رها شدند دنیا می‌کوشد آنان را فریب دهد ولی آنها فریب دنیا را نمی‌خورند. در کلام و گفتار شان بسیار راستگو و صادق هستند و جز بر مبنای حق و حقیقت سخن نمی‌گویند راه رفتن و زندگی آنان بر اساس تواضع و فروتنی است. (خسروی، ۱۳۹۶)

ج- مولوی و انسان کامل

بی گمان یکی از بنیادی ترین اندیشه های مولانا، انسان شناسی اوست. از این رو می توان او را در میان همه انسان شناسان تاریخ ممتاز دانست. او اوج حسیض روان آدمی را بسیار دقیق موشکافی کرده است. انسان شناسی او هم مبتنی بر روان شناسی است و هم مبتنی بر اخلاق. یعنی او از دیدگاه روان شناسی، چیستی و چگونگی روان انسان را بازگو کرده و از دید اخلاقی فردی و اجتماعی، چگونه باید بودن انسان را در بیان آورده است. البته شماری از دیگر متفکران هم انسان را در این دو ساحت بررسی کرده اند، اما هیچکدام به دقت و ظرافت هنری و عمق کاوش های مولانا درباره انسان سخن نگفته اند. (زمانی، ۱۳۸۹، به نقل از فلاحتخواه و همکاران، ۱۳۹۶)

انسان های برتر از نظر معنوی را انسان کامل می دانیم. انسانی که با فنای در حق به حق رسیده است و خلیفه الله روی زمین هستند چنین انسان هایی در هر دوره ای وجود دارند و عالم هستی با وجود آنها پایدار است در حقیقت انسان کامل تجلی کامل اسماء الهی است که در عالم هستی تجلی می کند و ما افراد عامی جز همین شکل و شمایل ظاهری و یک سری خصیصه های معنوی و روحی چیز بیشتری را از انسان کامل تصور نمی کنیم، اما نگاه مولانا و دیگر عرفان بزرگ که با علم حصولی و علم لدنی وجود قدسی آن ها را شناخته اند نگاه حقیقی به وجود آن هاست. مولوی با آوردن ابیاتی در قالب تمثیل، داستان، تشبیه، جهان بینی خاصی را از انسان کامل عرضه می دارد و چنان وجود ملکوتی انسان کامل را عینیت می بخشد که برای افراد عادی کاملاً ملموس و محسوس می گردد. و با اسنفاده از تمثیل و تشبیه های ملموس و قریب به ذهن وجود قدسی انسان کامل را توصیف می کند. (محمودی، موسوی، ۱۳۹۶)

بررسی و شناخت انسان کامل، از جمله معارف تاثیر گذار و ارزشمندی است که از جنبه های گوناگون قابل ارزیابی است. با مطالعه سیر تاریخ بشری می توان پی برد که آدمی همیشه در جستجوی انسان کامل به هر دری زده است. اینکه انسان کامل کیست و چه ویژگی هایی دارد موضوع مورد بحث بسیاری از اندیشمندان این حوزه مطالعاتی است. و دانشمندان بسیاری از تمام دنیا درباره این شخصیت به ایراد نظر پرداخته حتی ویژگی هایی را برای انسان کامل بر شمرده اند. (مطهری خواه، ۱۳۷۷، به نقل از فلاحتخواه و همکاران، ۱۳۹۶)

شش دفتر مثنوی معنوی را می توان به حق "انسان نامه" نامید و از آنجا که "من عرف نفسه فقد عرف ربه" و به حکم "و فی انفسکم افلا تبصرون" باید "خدای نامه" اش دانست، زیرا انسان از رهگذر شناخت خود یعنی این آیت کبرای الهی، به شناخت حق می رسد و مثنوی نردبانی است برای این صعود. (خوانساری، ۱۳۸۷)

مولانا در مثنوی این مطلب را بیان می کند که روح انسان کامل به مبدا غیب و خارج از تصور معقولات بشری متصل است و به همین اتصال و ارتباط است که از عالم علوی که کانون نور و علم و حیات و قدرت و سلطنت بینهایت عزلی است فیض می گیرد و پرتو آن را به عالم سفلی می رساند و از همان مقام امر الهی است "الا له الخلق والامر" که بشر با اختلاف درجات به تبلیغ رسالت یا نبوت و ارشاد و هدایت خلق مامور می گردد. (همای، ۱۳۶۹، به نقل از خسروی، ۱۳۹۶)

انسان کامل از دیدگاه مولوی انسانی است که دارای یک سلسله خصوصیات و ویژگی های منحصر به فردی است که این صفات و ویژگی ها به ندرت در یک فرد جمع می شود از این رو انسان کامل به سختی یافت می شود و از این منظر در حکم کیمیای کمیاب است. (خسروی، ۱۳۹۶)

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

(غزل ۴۴۱)

همچنان که سخن رفت انسان موجودی بسیار پیچیده است و دارای چند بعد متنوع می باشد، هر شاخه ای از معرفت که به نوعی به شناخت بعد و جنبه ای از انسان بپردازد، شایسته عنوان انسان شناسی را دارد. شناخت انسان از بنیادی ترین اندیشه های مولانا است. می توان او را در میان همه انسان شناسان تاریخ، ممتاز دانست. (زمانی، ۱۳۸۹، به نقل از فلاحتخواه و همکاران، ۱۳۹۶)

و چنانکه جلال الدین مولوی در تمثیل ذیل اشاره کرده است و آن را دست نیافتنی میداند و میگوید:

گرد هر بازار، دل پر عشق و سوز
 هین چه میجویی به پیش هر دکان
 در میان روز روشن چیست لاغ؟
 کاو بود حی از حیات آن دمی
 مردمانند آخر ای دانای حُر
 در ره خشم و به هنگام شره
 طالب مردی دوانم کو به کو
 تا فدای او کنم امروز جان
 غافل از حکم و قضایی بین تو نیک

(دفتر پنجم، بخش ۱۲۷)

آن یکی با شمع برمیگشت روز
 بوالفضولی گفت او را کای فلان
 هین چه میگردی تو هر سو با چراغ
 گفت میجوییم به هر سو آدمی
 هست مردی گفت این بازار پُر
 گفت خواهیم مرد بر جاده دو ره
 وقت خشم و وقت شهوت مرد کو
 کو در این دو حال مردی در جهان
 گفت نادر چیز میجویی ولیک

مولانا معتقد است که انسان دارای دو بعد روحانی و حیوانی است که هر کدام خود دارای مراتب و سیری است قرآن کریم نیز انسان را دارای دو جنبه مادی و معنوی دانسته است از یک طرف موجودی سرشته از گل و سوی دیگر موجودی که حدیث "نفخت فیه من روحی" درباره او صدق می کند. مولوی معتقد است که روح متعلق به عالم علوی است و تن از عالم خاکی است بنابراین روح را جاودانه و تن را زوال پذیری می داند. (خسروی، ۱۳۹۶) مولوی درباره آفرینش خلق عالم می گوید:

خلق عالم را سه گونه آفرید
 آن فرشته است او نداند جز سجود
 همچو حیوان از علف در فریبهی
 نیم او را فرشته و نیمش خر

(دفتر چهارم، بخش ۵۶)

در حدیث آمد که یزدان مجید
 یک گروه را جمله عقل و علم و جود
 یک گروه دیگر از دانش تهی
 این سوم هست آدمیزاد و بشر

آفرینش انسان از دیدگاه مولانا

مولوی در دفتر چهارم چگونگی اطوار و منازل خلقت آدمی را از ابتدا تا انتها اینگونه بر می شمارد:

وز جمادی در نباتی اوفتاد
 وز جمادی یاد نورد از نبرد
 نامدش حال نباتی هیچ یاد
 خاصه در وقت بهار و ضیمران
 سر میل خود نداند در لبان
 سوی آن پیر جوانبخت مجید

(دفتر چهارم، بخش ۱۳۵)

آمده اول به اقلیم جماد
 سالها اندر نباتی عمر کرد
 وز نباتی چون به حیوانی فتاد
 جز همین میلی که دارد سوی آن
 هم چو میل کودکان با مادران
 هم چو میل مفرط هر نو مرید

مولانا بر این باور است که خلقت مادی انسان از مراتب جمادی، گیاهی، حیوانی و انسان می گذرد تا فراتر از مرتبه انسانی به ملائک بیبوند. آنگاه از آن فراتر می ورد، بطوریکه آنچه اندر وهم ناید آن می شود. خاک به گیاه تبدیل می شود، گیاه به خوراک حیوان و حیوان شکار آدمیان می گردد. بدین ترتیب در پی هر مردن، حیات تازه ای با مراتب معنوی بالاتر بوجود می آید. در اینجا مولانا سه مرتبه جمادی و گیاهی و حیوانی را مقدمه آدم شدن قرار داده است:

وز نما مردم به حیوان برزدم
 پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
 تا بر آرم از ملائک بال و پر
 آنچه اندر وهم ناید آن شوم
 گویدم که انا الیه راجعون

(دفتر سوم، بخش ۱۸۷)

از جمادی مردم و نامی شدم
 مردم از حیوانی و آدم شدم
 حمله دیگر بمیرم از بشر
 بار دیگر از ملک قربان شوم
 پس عدم کردم چون ارغنون

بنابراین دیدگاه مولانا در مورد آفرینش انسان، همانند عقیده قرآن کریم است که در ضمن آیات گوناگون بیان گردیده است. مولانا می فرماید: انسان از خاک برآمده است و جایگه اصلی او خاک است. آغاز وجود آدمی به گونه ای بوده است که شایسته نام انسان نبوده، اما به امر خداوند متعال ماده ای پست و بی ارزش مراحل کمال را یکی پس از دیگری طی نمود و پس از دمیدن روح، صورت انسانی به خود گرفت. اگر عنایت خداوندی نمی بود، هیچگاه انسان پا به عرصه وجود نمی گذاشت، بنابراین فیض خداوندی انسان را از ورطه نیستی به سرزمین هستی کشانده است. نکته قابل ذکر این است که هدف از آفرینش انسان بنابر آنچه در مثنوی آمده است این است که انسان را خلیفه و جانشین خود بگرداند، و این مساله مهمترین چیزی است که سیمای انسان کامل را هویدا می سازد و عبارت دیگر انسان کامل کسی است که خود را شایسته خلیفگی خداوند بداند «و اذ قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه قالوا اتجعل فیها و یفسک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقصد لک قال انی اعلم ما لا تعلمون» (بقره، ۳۰)

و زمانی که پروردگار تو به فرشتگان فرمودند: می خواهیم در زمین جانشینی برای خود قرار دهیم آنان پرسیدند: آیا در زمین کسی را قرار می دهی که فساد کند و خون بریزد، ما برای ستایش و حمد تو کافی هستیم. خداوند در پاسخ فرمود: من چیزی می دانم که شما نمی دانید. (آل عصفور، ۱۳۸۵)

تا بود شاهیش را آینه ای
 وانگه از ظلمت ضدش بنهاد او
 آن یکی آدم دگر ابلیس راه
 چالش و پیکار آنچ رفت رفت
 ضد نور پاک او قابیل شد
 تا به نمرود آمد اندر دور دور
 و آن دو لشکر کین گزار و جنگ جو
 فیصل آن هر دو آمد آتشش
 تا شود حل مشکل آن دو نفر
 تا به فرعون و به موسی شفیق
 چون ز حد رفت و ملولی می فزود
 تا که ماند کی برد زین دو سبق
 با ابوجهل آن سپهدار جفا

(دفتر ششم، بخش ۷۶)

پس خلیفه ساخت صاحب سینه ای
 بس صفای بی حدودش داد او
 دو علم بر ساخت اسپید و سیاه
 در میان آن دو لشکرگاه زفت
 هم چنان دور دور هابیل شد
 هم چنان این دو علم از عدل و جور
 ضد ابراهیم گشت و خصم او
 چون درازی جنگ آمد ناخوشش
 پس حکم کرد آتشی را و نکر
 دور دور و قرن قرن این دو فریق
 سالها اندر میانشان حرب بود
 آب دریا را حکم سازید حق
 هم چنان تا دور و طور مصطفی

هستی از نظر مولانا

مولانا در حکایتی راز پیدایش و فنای موجودات را بازگو کرده است. این حکایت برمبنای گفتگوی موسی با خداوند ترتیب یافته است. حاصل این گفتگو این است که موجودات برای رسیدن به کمال لایق خود آفریده شده اند که باید بدان برسند و خوشیها و ناخوشیها، دردها و رنجها، زندگی و مرگها به منظور رسیدن به همین هدف سامان گرفته است. (به نقل از رحیمی، ۱۳۹۲)

نقش کردی باز چون کردی خراب
وانگهان ویران کنی این را چرا
چو بپرسیدی بیا بشنو جواب
تا تو خود هم وا دهی انصاف این
خوشه هایش یافت خوبی و نظام
پس ندا از غیب در گوشش رسید
چون کمالی یافت آن را می بری
که در اینجا دانه هست و گاه هست
گاه در انبار گندم هم تباه
فرق، واجب می کند در بیختن

گفت موسی ای خداوند حساب
نر و ماده خلق کردی جان فزا
پس بفرمودش خدا ای ذو لباب
موسی! تخمی بکار اندر زمین
چون که موسی کشت و شد کشتش تمام،
داس بگرفت و مر آنرا می برید
که چرا کشتی کنی و پروری
گفت یارب زان کنم ویران و پست
دانه لایق نیست در انبار گاه
نیست حکمت این دو را آمیختن

پس از آنست که خداوند در جواب موسی می گوید:

روح های تیره گلناک هست
در یکی در است در دیگر شبه
همچنانک اظهار گندمها ز گاه
تا نماند گنج حکمت ها نهان
جوهر خود گم مکن، اظهار شو

در خلائق روح های پاک هست
این صدفها نیست در یک مرتبه
واجب است اظهار این نیک و تباه
بر اظهار است این خلق جهان
کنت کنزا گفت مخفیا شتو

(دفتر چهارم، بخش ۱۱۵)

وصف انسان کامل از زبان مولانا

کلام مولانا در بیان این نوع انسان، لحنی شورانگیز پیدا می کند. و در وصف انسان کامل بیان می کند که این ها پس از امتحان خاصی که صورت گرفت در این دسته بندی خاص قرار گرفتند که همان اولیا الله هستند. گروهی که غرق مطلق پرستش شدند و همچون عیسی مسیح به ملک ملحق شدند؛ همان ها که در ظاهر آدم هستند و به معنی هم شان جبرئیل هستند که از قیل و قال دنیوی به دور هستند.

آدمی شکل اند و، سه امت شدند
همچو عیسی با مَلک، ملحق شدند
رسته از خشم و هوی و قال و قیل
گوییا از آدمی او خود نژاد

وین بشر هم، ز امتحان قسمت شدند
یک گره، مستغرق مطلق شدند
نقش آدم، لیک معنی جبرئیل
از ریاضت رسته، وز زهد و جهاد

(دفتر چهارم، بخش ۵۶)

مولانا در جای جای مثنوی هر جا فرصت دست دهد به موضوع انسان کامل می پردازد و گاه در قالب داستان یا حکایتی سعی در بازشناسی انسان کامل می نماید.

به عنوان نمونه در داستان گرفتار شدن باز به ویرانه جفدان از باز به عنوان مظهري از انسان کامل یاد می کند که در اسارت امور حسی و دنیایی (جفدان) گرفتار می شود در این داستان جفدان تصور می کنند که باز آمده است تا آشیانه و لانه ی آنان را تصاحب و اشغال کند اما باز که متهم به غضب کردن خانه جفدان شده به شیرینی تمام پاسخ میدهد:

سوی شاهنشاه راجع می شوم
نه مقیمم می روم سوی وطن
ورنه ما را ساعد شه ناز جاست

من نخواهم بود اینجا می روم
خویشتن مکشید ای جفدان که من
این خراب آباد در چشم شماست

(دفتر دوم، بخش ۲۴)

مولوی تمام انسانها را به پیروی از باز (انسان کامل) دعوت می‌کند و هر کسی را که با باز قرین و هم صحبت شود می‌ستاید. مولوی در بیان لطیف و عمیق خویش بر تأثیر انسان کامل (باز) تأکید نموده و از زبان باز (انسان کامل) می‌گوید: (خسروی، ۱۳۹۶)

| | |
|-------------------------------|----------------------------|
| در من آویزید تا نازان شوید | گرچه جغدانید شهبازان شوید |
| آنک باشد با چنان شاهی حبیب | هر کجا افتد چرا باشد غریب |
| هر که باشد شاه دردش را دوا | گر چو نی نالد نباشد بی نوا |
| مالک ملک نیم من طبل خوار | طبل بازم می‌زند شه از کنار |
| طبل باز من ندای ارجعی | حق گواه من به رغم مدعی |
| من نیم جنس شهنشہ دور ازو | لیک دارم در تجلی نور ازو |
| نیست جنسیت ز روی شکل و ذات | آب جنس خاک آمد در نبات |
| باد جنس آتش آمد در قوام | طبع را جنس آمدست آخر مدام |
| جنس ما چون نیست جنس شاه ما | مای ما شد بهر مای او فنا |
| چون فنا شد مای ما او ماند فرد | پیش پای اسپ او گردم چو گرد |
| خاک شد جان و نشانیهای او | هست بر خاکش نشان پای او |

(دفتر دوم، بخش ۲۴)

مولوی در مثنوی، رسول اکرم (ص) را مظهر و نمونه‌های عالی انسان کامل معرفی می‌کند. مولوی نور حضرت محمد (ص) را روح الهی یا عقل کل می‌داند و مابقی را جزئی از این کل. او وجود پیامبر را به عنوان یک انسان کامل که هدف و غایت اصلی آفرینش می‌باشد، معرفی می‌کند و بر این تأکید می‌کند که حقیقت وجودی پیامبر اکرم (ص) شریف‌ترین و کامل‌ترین مخلوقات عالم بوده است: (خسروی، ۱۳۹۶) مولانا برتری مقام رسول بر دیگر انبیا را در علت غایی بودن حضرت محمد (ص) در آفرینش می‌جوید و در نظر او عشق حق به رسول و این اعتبار عظیم با سوگند حق به جان رسول (ص) تثبیت می‌شود. چنان که خود در مثنوی چنین می‌آورد: (انصاری، ۱۳۷۴)

| | |
|----------------------------|--------------------------|
| پس سری که مغز آن افلاک بود | اندر آخر خواجه لولاک بود |
|----------------------------|--------------------------|

(دفتر دوم بخش ۲۳)

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| ما جهانی را بدو زنده کنیم | چرخ را در خدمتش بنده کنیم |
|---------------------------|---------------------------|

(دفتر چهارم، بخش ۴۰)

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| با محمد بود عشق پاک جفت | بهر عشق او خدا لولاک گفت |
| منتهی در عشق چون او بود فرد | پس مر او را ز انبیا تخصیص کرد |

(دفتر پنجم، بخش ۱۱۵)

او وجود رسول را به مثابه کل می‌شناسد و بقیه را اجزای این کل میدانند در نظر او جدا شدن جز از کل معنایی غیر از ناقص شدن آن ندارد و جدایی جان انسانها از پرتو هدایت رسول در حکم جدایی جز از کل است: (انصاری، ۱۳۷۴)

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| گفت پیغامبر شما را ای مهان | چون پدر هستم شفیق و مهربان |
| زان سبب که جمله اجزای منید | جزو را از کل چرا بر می‌کنید |
| جزو از کل قطع شد بی کار شد | عضو از تن قطع شد مردار شد |
| تا نپیوندد بکل بار دگر | مرده باشد نبودش از جان خیر |

(دفتر سوم، بخش ۸۵)

مولوی پس از حضرت محمد (ص) انبیا الهی را به عنوان انسان های کامل معرفی می نماید: (خسروی، ۱۳۹۶)

انبیا را واسطه زان کرد حق
تا پدید آید حسدها در قلق
(دفتر دوم، بخش ۲۰)

مرتبه انسان به دست اولیا
بنده خود خواند احمد در رشاد
عقل تو همچون شتربان تو شتر
عقل عقلند اولیا و عقلها
سغبه چون حیوان شناسش ای کیا
جمله عالم را بخوان قل یا عباد
می کشاند هر طرف در حکم مر
بر مثال اشتران تا انتها
(دفتر اول، بخش ۱۲۲)

نبی در لغت به معنای پیامبر و خبر دهنده است جرجانی در التعریفات واژه نبی را چنین تعریف می کند نبی آن است که به وسیله فرشته ای به او وحی شود یا به قلبش الهام گردد و یا به رویای صالحه هوشیار شود. انبیا به اعتبار آن که با پرتو هدایتی که از حق یافته اند جانهای خلق را از بد و نیک می آگاهانند بدین لقب نامیده شدند. مولانا معتقد است که خلق بر عظمت نبی وقت خود آگاه نیستند و به او و دعوتش بی اعتنائی می کنند و وی را حقیر می شمارند به همین سبب نیز بیشتر ایشان پند انبیا را در گوش نمی گیرند و از آن می گذارند: (انصاری، ۱۳۷۴)

هر پیامبر امتان را در جهان
کز فلک راه برون شو دیده بود
مردمش چون مردمک دیدند خرد
همچنین تا مخلصی می خواندشان
در نظر چون مردمک پیچیده بود
در بزرگی مردمک کس ره نبرد
(دفتر اول، بخش ۵۳)

مولانا وجود انبیا را به خورشید تشبیه می کند و حس ظاهر ما را چون چراغ و شمع و دود می داند و با این تمثیل زیبا تفوق انبیا بر خلق و عظمت ایشان را می نمایاند:

انبیا زان زین خوشی بیرون شدند
زانک جانشان آن خوشی را دیده بود
که سرشته در خوشی حق بدند
این خوشیها پیششان بازی نمود
(دفتر پنجم، بخش ۱۵۲)

مولوی در تمثیلی زیبا، پیامبران را به گلاب تشبیه می کند که باید بوی حق را از آنان یافت و مشام جان بدان تازه کرد، زیرا پیامبران نایب حق اند، آن گاه فراتراز این می رود و می گوید که چون نبی مطلقا در اختیار حق است، با او یکی است و "دو" پنداشتن نبی و حق، شایسته نیست: (انصاری، ۱۳۷۴)

چونکه گل بگذشت و گلشن شد خراب
چون خدا اندر نیاید در عیان
نه غلط گفتم که نایب با منوب
بوی گل را از که یابیم از گلاب
نایب حق اند این پیغامبران
گر دو پنداری قبیح آید نه خوب
(دفتر اول، بخش ۳۳)

ویژگی های انسان و انسان کامل از منظر مولانا

انسان علوی

وقتی کالبد وجودی آدم از آب و گل آفریده شد و در آن روح الهی دمیده شد؛ وَ نَفَحْتُ فِيهِ مِنَ الرُّوحِ خَدَايَ عَزَّ وَ جَلَّ بعد از آموزش اسما مبارک الهی بدو او را سرآمد همه مخلوقات خود، اشرف مخلوقات نامید. مولوی برای انسان زمینی مقامی شامخ

متصور است که در بهشت اعلی مسکن داشته است و بر اثر تخطی از امرالهی و بر اثر دل بستگی به تعلقات دنیوی و سر فرود آوردن در مقابل خواهش های نفسانی به مقام انسان تنزل یافته و از اصل خویش دور افتاده است. چنانکه در نی نامه این موضوع را بیان کرده و تلاش کالبد که در تخته بند تن اسیر شده است را برای بازگشت به به وطن اصلی به تصویر می کشد که چگونه مرغ جان انسان که به قفس تن گرفتار آمده عاجزانه در دوری از یار خود ناله سر داده است و همواره رو به سوی اصل خود دارد و از جدائی از نیستان خویش همواره شکوه ها دارد و شکایتها. (فلاحخواه و همکاران، ۱۳۹۶)

بشنو از نی چون حکایت می کند
 کز نیستان تا مرا ببریده اند
 سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

از جدای ها شکایت می کند
 از نفیرم مرد و زن نالیده اند
 تا بگویم شرح درد اشتیاق

(دفتر اول، بخش ۱)

انسان دو بعدی

همانطور که گفته شد، از دیدگاه مولانا انسان موجودی است دو بعدی، که یک بعد آن جسم است و بعد دیگر آن روح و هر یک از این دو نیز سیری مخصوص به خود دارد. جنبه جسمانی انسان از حیوان است و حیوان نیز از نبات و نبات نیز از جماد. بنابراین جسم انسانی از جماد شروع شده تا به انسان رسیده است. (فلاحخواه و همکاران، ۱۳۹۶)

آمده اول به اقلیم جماد
 سالها اندر نباتی عمر کرد
 و ز نباتی چون به حیوانی فتاد
 باز از حیوان سوی انسانیش
 همچنین اقلیم تا اقلیم دقت
 همچو نی زهری و تریاقی که دید؟

و ز جمادی در نباتی اوفتاد
 وز جمادی یاد ناورد از نبرد
 نامدش حال نباتی هیچ یاد
 می کشد آن خالقی که دانیش
 باشد اکنون عاقل و دانا و زفت
 همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟

(دفتر چهارم، بخش ۱۳۵)

عظمت انسان

از نظر مولانا انسان موجودی با ارزش و با عظمت است. در میان موجودات جهان آفرینش موجودی یگانه و خلقتی وحده دارد. هر آنچه در عالم ملک و ملکوت وجود دارد در نهاد انسان موجود است.

در سه گز قالب که دادش وانمود
 الحذر ای مؤمنان کان در شماست

آنچه در الواح و در ارواح بود
 در شما بس عالم بی انتهاست

(دفتر اول، بخش ۱۲۷)

انسانی که دیگر موجودات جهان آفرینش هر اندازه هم که بزرگ باشند در مقابل انسان ناچیز و مسخر هستند.

لب ببند وغور دریائی نگر
 انسان عالم اکبر است:

بحر را حق کرد محکوم بشر

پس به صورت عالم صغری توئی
 ظاهر آن شاخ اصل میوه است
 گر نبودی میل و امید ثمر

پس به معنی عالم کبری توئی
 باطناً بهر ثمر شد شاخ هست
 کی نشاندی باغبان هر سو شجر

(دفتر چهارم، بخش ۲۰)

حکما و عرفا معتقدند که مولانا انسان را هدف و غایت نهایی خلقت برمی شمارد. جهان به خاطر شرافت انسان آفرید شده است. یعنی قبل از آنکه خداوند جهان را خلق کند وجود آدمی را علت غایی آن قرار داده است (مزمائی، ۱۳۸۹ به نقل از فلاحتخواه و همکاران، ۱۳۹۶)

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| اول فکر، آخر آمد در عمل | بنیت عالم چنان دان در ازل |
| میوه ها در فکر دل اول بود | در عمل، ظاهر به آخر می شود |
| چون عمل کردی، شجر بنشاندی | اندر آخر، حرف اول خواندی |
| گرچه شاخ و برگ و بیخش اول است | آن همه از بهر میوه، مرسل است |
| پس سری که مغز آن افلاک بود | اندر آخر خواجه لولاک بود |

(دفتر دوم، بخش ۲۳)

عظمت وجودی انسان چنان رفیع و عالی است که هیچ جنبنده ای با آن توان قیاس ندارد. و حکم اشرف مخلوقات بودن خدا در او صدق می کند. چنانکه خود خدا نیز در آفرینش آن خودش را تحسین کرده " فتبارک الله احسن الخالقین " (مومنون، ۱۴)

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| هفت دریا اندر او یک قطره ای | جمله هستیها ز موجش چکره ای |
| جمله پاکیه از آن دریا برند | قطره هایش یک به یک میناگردند |

(دفتر پنجم، بخش ۷۴)

انسان مظهر اوصاف خدا

خدا انسان را آفرید تا بشناساند به همین انسان و بقیه آفریده ها که خدای شما کیست. وجود و حلول صفت های خدایی در انسان به نوعی معرف خداوند می باشد. انسان منعکس کننده خدایی است بس زیبا. (فلاحتخواه و همکاران، ۱۳۹۶)

| | |
|--------------------------------|---------------------------|
| آدم، اصطراب اوصاف علوست | وصف آدم، مظهر آیات اوست |
| هر چه در وی می نماید، عکس اوست | همچو عکس ماه اندر آب جوست |

(دفتر ششم، بخش ۹۶)

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| پس خلیفه ساخت صاحب سینه ای | تا بود شاهیش را آینه یی |
| پس صفای بی حدودش داد او | و آنکه از ظلمت ضدش بنهاد او |

(دفتر ششم، بخش ۷۵)

ویژگی های انسان کامل

انسان کامل، صورت کامل حضرت حق و ائینه جامع صفات الهی است و مرآت سرتاپای نمای حق است.

انسان کامل، نائب الحق در زمین و معلم الملک در آسمان است.

انسان کامل، کاملترین صورتی است که حضرت حق آفریده است.

انسان کامل، یگانه مخلوقی است که با مشاهده به عبادت می پردازد.

انسان کامل، واسطه بین حق و خلق است و بوسیله او فیض و مدد به عالم می رسد.

انسان کامل، آن است که با او اتصال اول به آخر و مراتب عالم باطن و ظاهر کامل می گردد.

انسان کامل، آن است که با نظر به او می توان به حق معرفت پیدا کرد.

انسان کامل، حق مخلوق به است که انسان و عالم با او خلق شده است.

انسان کامل، با اسماء الهی که خدا به وی آموخته در عالم تصرف می کند.

انسان کامل، سبب وجود و مایه شرف عالم است. (مطهری خواه، ۱۳۷۷، به نقل از فلاحتخواه و همکاران، ۱۳۹۶)

راه های نیل به کمال

برای آنکه آدمی به مقام شامخ انسان کامل نایل آید و گام در راه اولیای حق نهد در ابتدا باید انگیزه کمال و احساس نیاز به تکامل در انسان بوجود آید.

آب کم جو تشنگی آور به دست
تا نزیاد طفلک نازک گلو
تا بجوشد آبت از بالا و پست
کی روان گردد زیستان شیر او
(دفتر سوم، بخش ۱۵۱)

اگر انسان خود نخواهد به کمال برسد هیچ عاملی و هیچ ندایی -حتی ندای قرآن نیز نمی تواند او را رهسپار کوی کمال سازد.

زانکه از قرآن بسی گمره شدند
مر رسن را نیست جرمی ای عنود
زان رسن قومی درون چه شدند
چون تو را سودای سر بالا نبود
(دفتر سوم، بخش ۲۰۰)

۲- انسان پس از آنکه انگیزه کمال جویی را در خود زنده کرده، باید با هوی و هوسها مبارزه کند، روح را از قید تن به سوی امور معنوی و روحانی کشاند.

این جهان زندان و ما زندانیان
حفره کن زندان و خود را وا رهان
(دفتر اول، بخش ۵۰)

اگر انسان از خس و خاشاک طبیعت به در آید، سوی قله کمال صعود پیدا خواهد کرد.
چون رهند از آب و گلها شاد دل
همچو قرص بدر بی نقصان شوند
بحر اسرار ت نهده بر فرق سر
چون بمردی تو ز اوصاف بشر
جانها بسته اندر آب و گل
در هوای عشق حق رقصان شوند
(دفتر اول، بخش ۷۳)

۳- همتی مردانه باید که انسان بتواند پا بر روی هوا و هوسهای خود بگذارد.

پس سلیمان همتی باید که او
بگذر زین صد هزاران رنگ و بو
(دفتر اول، بخش ۱۲۵)

۴- اگر انسان بتواند خود طبیعی را بشکند و از آن برتر رود شادی و انبساط درونی می یابد و به وجد خواهد آمد.

رقص آنجا کن که خود را بشکنی
رقص و جولان بر سر میدان کنند
چون رهند از دست خود دستی زنند
پنبه را از ریش شهوت بر کنی
رقص اندر خون خود مردان کنند
بحرها در شورشان کف می زنند
(دفتر سوم، بخش ۲)

۵- محاسبه نفس

از نظر مولانا انسان باید همواره به ارزیابی خویشتن خویش بپردازد و همواره باید در تلاش باشد تا خود را بشناسد.

تو نمی دانی که آخر کیستی

جهد کن چندان که دانی کیستی

(دفتر سوم، بخش ۱۴۴)

انسان باید همواره کارنامه حیات خود را ارزیابی کند. یعنی بررسی کند که لحظات گرانبه‌های عمر را چگونه سپری کرده است.

عمر خود را در چه پایان برده ای

قوت قوت در چه فانی کرده ای

گوهر دیده کجا فرسوده ای

پنج حس را در کجا پالوده ای

گوش و چشم و هوش و گوهرهای عرش

خرج کردی چه خریدی تو ز فرش

(دفتر سوم، بخش ۹۸)

مولانا بر این باور است که راه سیر و سلوک سخت و دشوار است و برای رسیدن به مقصود باید. دستورات و فرامین پیر را هر چند که مشکل و طاقت فرسا باشد پذیرفت، چرا که تحمل دشواریها موجب می شود تا آئینه وجود آدمی صیقل زده شود. (افشار، افشار، موسوی کاشانی، ۱۳۹۶)

ور بهر زخمی تو پر کینه شوی

پس کجا بی صیقل آئینه شوی

ای مسیح خوش چونی ز رنج

که نبود اندر جهان بی رنج گنج

(دفتر اول، بخش ۱۴۰)

جمع بندی

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

والله که شهر بی تو مرا حبس می شود

آوارگی کوه و بیابانم آرزوست

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت

شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

گفتند یافت می نشود جسته ایم ما

گفت آنچه یافت می نشود آنم آرزوست

(غزل ۴۴۱)

انسان برای رسیدن به رسالت وجودی خویش و قرب الهی، احتیاج به شناخت دارد. که مهمترین شناخت انسان، شناخت خود و استعدادها و نیازهایش است. بدون شناخت درستی از انسان، نمی توان استعدادها و نیازهای او را شناخت و فقط با شناخت درست انسان و ابعاد گوناگون اوست که می توان به بهره برداری صحیح از استعدادهای او و شکوفایی آن پرداخت. انسان اگر به درستی شناخته نشود، نمی توان بایدها و نبایدهای اساسی برای او تعیین کرد.

انسان کامل از دیدگاه مولانا، انسانی است که چون کیمیای ناب، ویژگی و صفات خاص دارد که این صفات به ندرت در یک فرد جمع می شود. انسان موجودی است دارای اختیار و آگاهی و می تواند مختارانه به انتخاب و رفتار دست بزند. اگر انسان به درون خود رجوع کند، حقایق بسیاری را خواهد یافت و اولین قدم برای شناخت انسان خواستن و آمادگی اوست.

فردی که می خواهد خود را به عنوان خلیفه الله بشناسد، برای این شناخت تلاش می کند و ویژگی های خود را به عنوان انسان، از جنبه های مختلف بررسی می نماید. مولانا همانند قرآن انسان را از خاک بر آمده می داند و مراحل خلقت انسان را، جماد و گیاه و حیوان و در نهایت انسان بیان می کند و بر این باور است که در پی هر مردن، حیات تازه ای وجود دارد. خاک به گیاه تبدیل می شود و گیاه به خوراک حیوان و حیوان شکار آدمیان می گردد و انسان فراتر از مرتبه انسانی و بعنوان جانشین خداوند در زمین معین می گردد.

مولانا کامل ترین انسان را حضرت محمد(ص) می داند و بعد از ایشان انبیا را انسان های کامل معرفی می کند و پس از انبیا نیز اولیا را انسان های کامل می داند. از دیدگاه مولانا انسان دارای دو بعد جسمانی و روحانی است که بعد جسمانی انسان از حیوان

است و حیوان از نبات و نبات از جماد و بعد روحانی آن عظمت و شکوه انسانیت است. مولانا انسان را هدف و غایت نهایی خلقت می داند و معتقد است که جهان به خاطر شرافت انسان آفریده شده است و چه زیبا خداوند متعال خود را برای آفرینش انسان تحسین کرده است. از آنجا که خداوند از خویش بر انسان دمیده است، وجود صفت های خداوندی در انسان به چشم می خورد. از دیدگاه مولانا، انسان کامل، انگیزه رسیدن به کمال دارد و برای رسیدن به آن با هوس های نفسانی خویش مبارزه می کند و همواره در پی ارزیابی خویش است. انسانی که دلبستگی به تعلقات دنیوی ندارد و در مقابل هوس ها و خواهش های نفسانی سر تعظیم فرود نمی آورد و از اسارت و بند دنیا خود را رها می کند، برای رسیدن به حق و رسالت وجودی خویش و بندگی معبود تلاش می کند و از الگوهای انسانیت همچون حضرت محمد (ص) و انبیا و اولیا پیروی می کند و عظمت وجودی خویش را به عنوان جانشین خداوند می شناسد و خود را شایسته خلیفگی خداوند می داند، انسانی کامل است. در بین سخنوران و اندیشمندان بزرگ ایران زمین کمتر کسی را میتوان یافت که همانند مولانا جلال الدین محمد بلخی به جنبه های روانشناختی رفتار انسان توجه کرده باشد. اشراف او بر شخصیت انسان برگرفته از عرفان اسلامی است. او محل احساسات و عواطف فرد را " دل " دانسته و عملکرد آن را بر شخصیت و رفتار فرد موثر می داند:

دل بخواهد پا درآید زو به رقص
 دل بخواهد دست آید در حساب
 یا گریزد سوی افزونی ز نقص
 با اصابع تا نویسد او کتاب

(دفتر اول، بخش ۱۵۸)

نظریه های روان درمانی را به سادگی در لابه لای افکار و الفاظ مولانا میتوان یافت. در تفسیر واقعیات زندگی واقعیت درمانی و در روشهای عملی مواجهه با مشکلات، رفتاردرمانی را بکار میگیرد. اشعار عرفانی، وزین و پرمعنای مثنوی، خود گواه این است که این اثر، علاوه بر محتوای عمیق ادبی و هنری، میتواند جایگزین مناسبی برای انواع رواندرمانی ها باشد. (شیری، ۱۳۹۵)

معنا درمانی و مولانا

مولوی عارف و شاعر بزرگ ایرانی، در آثار خود، معنا را امری مکشوف و واقعی دانسته است و تنها معنا و هدف زندگی انسان را عشق و وصول به خدا می داند و این وصول را فنا و بقا الهی معرفی کرده است. (شاهنگیان، جوانی، آقایی، ۱۳۹۴)

دلتنگم و دیدار تو درمان منست
 بر هیچ دلی مباد و بر هیچ تنی
 بیرنگ رخت زمانه زندان منست
 آنچ از غم هجران تو بر جان منست

(رباعی، ۳۲۱)

معنا درمانی از دیدگاه دکتر ویکتور فرانکل:

خلاء وجودی پدیده گسترش یافته قرن بیستم است. آنچه که انسان معاصر را تهدید میکند بی معنائی آشکارش از زندگی است و یا بر اساس آنچه من نام گذاری کرده ام معنای وجودی است که در درون میباشد. معنا درمانی رفتاری اختیاری برای غلبه بر خلاء وجودی است و عبارت است از: کمک به افراد برای یافتن معنا در زندگی خود. معنا درمانی بدنبال جهتدهی مجدد افراد برای انجام فعالیتهای زندگی است. معنا درمانی می کوشد تا به فرد کمک شود که در زندگی خود هدف و منظوری را جستجو کند، هدف و منظوری که متناسب وجود و هستی وی بوده برای او معنا داشته باشد.

بشکن طلسم صورت بگشای چشم سیرت
 تا شرق و غرب بینی سلطان من گرفته

(غزل ۲۳۸۸)

تعریف اصطلاح لوگوترابی یا معنادرمانی

خاستگاه لغوی معنادرمانی یا لوگوترابی به واژه یونانی لوگوس باز میگردد. لوگوس به معنای واژه یا کلمه، یامعناست. اما رساترین معادل آن معنا میباشد. در مفهومی گسترده تر می توان آن را به عنوان چیزی که می تواند دلیلی برای بودن باشد، تعبیر کرد.

به گفته ویکتور فرانکل معنادرمانی عبارت است از روان درمانی متمرکز بر معنا. بنابراین اصل، لوگوترابی تلاش برای جستن معنایی در زندگی، و اولین نیروی محرکه و انگیزه هر فرد است فرانکل معنا درمانی را نوعی روان درمانی در قالب اصطلاح های معنوی می داند. در واقع معنا درمانی معنای وجود را تحت عنوان جستجوی انسان برای چیزی به نام معنا بررسی می کند. لوگوترابی نوعی فلسفه ی زندگی است که بر احترامی عمیق به شأن و منزلت هر فرد، قطع نظر از نژاد، رنگ، مذهب و عقیده مبتنی است. این نوع درمان فرض می کند که زندگی معنایی بی قید و شرط دارد و معنا را هرکس، در هرکجا و در هر زمانی می تواند بیابد و کشف کند.

ما این آزادی را داریم که معنی آنچه را که انجام می دهیم و آنچه تجربه می کنیم، و یا حداقل آنچه که در جایگاه خودمان در یک موقعیت رنج آور و تغییرناپذیر با آن روبرو می شویم، بیابیم. انسان تحت هر شرایطی از این آزادی بهره مند است. آزادی انتخاب یکی از ابعاد هستی انسان است. غریزه، توارث یا اوضاع و احوال محیط، چیزی را برای ما تعیین نمی کنند. فرانکل بر این باور است که اگر بخواهیم سلامت روان داشته باشیم، آزادی انتخاب رفتار خود را داریم و به نظر فرانکل آزادی به معنای رهایی از سه چیز است :

غریزه ها

خوی ها و عادتها

محیط

بنابراین اصل لوگوترابی تلاش برای جستن معنایی در زندگی، و اولین نیروی محرکه و انگیزه هر فرد است. (به نقل از رحیمی، ۱۳۹۲)

ناخودآگاه معنوی

زمانی که معنا درمانی پا به عرصه معنویت ناخودآگاه می گذارد، با کشف ناخودآگاه معنوی، شناخت ناخودآگاه برجسته می شود. به باور فرانکل، در این ژرفنهای معنوی ناخودآگاه، انتخاب های وجودی بزرگی انجام می شود. نتیجه آنکه، پاسخگو بودن انسان به سطح ناخودآگاه می رسد؛ بدین سان انسان، افزون بر پاسخگویی آگاهانه باید پاسخگوی ناخودآگاه نیز باشد. برای درک کامل این ادعا، به توضیح دو نوع ناخودآگاه می پردازیم که وی از آنها سخن می گوید. به اعتقاد فرانکل، نه تنها ناخودآگاه غریزی (لذات و نهاد)، بلکه ناخودآگاه وجودی یا معنوی نیز وجود دارد. پس، از نظر وی، محتوای ناخودآگاه به غریزه ناخودآگاه و معنویت ناخودآگاه تمایز می یابد.

تکیه بر هستی معنوی، شخصی و وجودی است که باعث یکپارچگی انسانیت می شود. بدین سان، هسته معنوی و فقط هسته معنوی است که یگانگی و تمامیت انسان را تشکیل داده و تضمین می کند تمامیت در این بافت به معنای یکپارچگی جسمی، روانی و معنوی است. اعتقاد فرانکل، این تمامیت سه گانه انسان بودن انسان را کامل می کند. توان سخن گفتن از انسان را به عنوان صرفاً کل روان تنی توجیه کرد. تن و روان می تواند وحدتی ایجاد کند، یعنی وحدت روانی فیزیکی، اما این وحدت نماینده تمام انسانیت نیست. این تمامیت، بدون معنویت، که زمینه اساسی آن است، نمی تواند وجود داشته باشد. (به نقل از رحیمی، ۱۳۹۲)

خودشکوفایی در لوگوترابی

برطبق سلسله مراتب نیازهای مازلو، انسان باید نخست به سطح مطلوبی از استاندارد در زندگی دست یابد و سپس درصدد یافتن معنایی در زندگی برآید. اما مسأله این است که حتی هنگامی که نیازهای پست انسان برآورده نشده اند، یک نیاز متعالی

همچون معنی جویی ممکن است بسیار ضروری قلمداد شود. پس نه تنها وفور بلکه مضیقه نیز می تواند جستجوی انسان را برای معنی برانگیزد. پس خود شکوفایی از نظر لوگوتراپی اثر غیر عمدی تعالی خویش است. (شعیمی، ۱۳۹۲)

روان کاوی و مولانا

محور نظریه فروید مفهوم ناخودآگاه است و آن افکار، نگرشها، تکانه‌ها، خواسته‌ها، انگیزه‌ها و هیجان‌هایی است که از وجودشان آگاه نیستیم. علامه جعفری شناخت درون انسان را مستلزم آرامش درون وی می‌داند و می‌گوید برای شناخت درون انسان بایستی او را در حالت طبیعی مورد مطالعه قرار داد و نباید با ناشی‌گری درون او را برهم زد. (علامه جعفری، ۱۳۷۹، به نقل از شیرینی، ۱۳۹۵)

فراگرد روانکاوی به خودی خود، جستجوی حقیقت است و مبتنی بر این اصل است که نیل به سلامت فکری و سعادت امکانپذیر نیست مگر اینکه افکار و عواطف خود را دقیقاً بررسی کنیم و معلوم نماییم آیا معتقدات ما ریشه و بنیانی در عواطف و احساسات ما دارد یا اینکه صرفاً موجه نمایی است. (فروم، ۱۳۸۲، به نقل از شیرینی، ۱۳۹۵)

ای خنک جانی که عیب خویش دید
هر که عیبی گفت آن بر خود خرید
عیب کردن خویش را داروی اوست
چون شکسته گشت جای اِرْحَمُوسْت

(دفتر دوم، بخش ۸۵)

درمان روانکاوی در حقیقت درمان شخصیت است. هدف درمان روانکاوی آن است که به بیمار کمک شود تا شیوه تفکر خود را درباره شخصیت اصلاح کند و به علل نهانی رفتار خود پی ببرد، ارتباط ناراحتیهای جسمی و روانی را دریابد، در تقابل خویش با دیگران تجدیدنظر کند و سرانجام، در زندگی خویش پیرو فلسفه سازنده‌ای باشد. فروید معتقد است که محتویات ناخودآگاه به سهولت در سطح خودآگاه ظاهر نمیشود، لذا، برای اینکه امیال سرکوب شده و ناخودآگاه به سطح هشیاری آورده شوند، باید به نحو غافلگیرانه‌ای عمل شود. فروید معتقد است که این راه‌های غافلگیرکننده عبارتند از: تداعی آزاد، رویاها، علایم روانزندی، تلقین در خواب مصنوعی، لغزشها، شوخیها و انواع فراموشی‌ها. (شفیع آبادی و ناصری، به نقل از شیرینی، ۱۳۹۵)

رفتار درمانی و مولانا:

رفتار درمانی، کاربرد اصول یادگیری برای اصلاح و تغییر رفتار ناسازگار و نامطلوب از طریق روشهای شرطی سازی و تقویت و تنبیه است. در این مکتب درمانگران، مراجع را یاری میدهد تا شیوه‌های مؤثر رفتار و نحوه سازش با مشکلاتش را یاد بگیرند. (کریمی، ۱۳۸۳)

مولوی در قصه بازرگان و طوطی، قفس را شرایط نامطلوب معرفی کرده که طوطی از آن شرایط راضی نیست و به دنبال خلاصی از آن موقعیت می‌گردد:

بود بازرگانی او را طوطیی
چون که بازرگان سفر را ساز کرد
گفت طوطی را چه خواهی ارمغان
گفتش آن طوطی که آن جا طوطیان
کان فلان طوطی که مشتاق شماس
بر شما کرد او سلام و داد خواست
در قفس محبوس زیبا طوطیی
سوی هندستان شدن آغاز کرد
کارم از خطهی هندوستان
چون ببینی کن ز حال من بیان
از قضای آسمان در حبس ماست
چاره و ره ارشاد خواست

(دفتر اول، بخش ۸۴)

هدف از رفتار درمانی، اصلاح شامل حذف رفتارهای ناهنجار و یادگیری رفتارهای کارآمد و جدید است (تامسون، ۱۳۸۸، به نقل از شیرینی، ۱۳۹۵)

گفت طوطی کاو به فعلم پند داد
 ز آن که آواز ترا در بند کرد
 که رها کن لطف آواز و وداد
 خویشتن مرده پی این پند کرد
 (دفتر اول، بخش ۹۳)

واقعیت درمانی (و تئوری انتخاب) از دیدگاه مولانا

آن یکی می رفت بالای درخت
 صاحب باغ آمد و گفت ای دنی
 گفت از باغ خدا بنده خدا
 عامیانه چه ملامت می کنی
 گفت ای ایبک بیاور آن رسن
 پس بیستش سخت آن دم بر درخت
 گفت آخر از خدا شرمی بدار
 گفت از چوب خدا این بنده اش
 چوب حق و پشت و پهلو آن او
 گفت توبه کردم از جبر ای عیار
 می فشاند آن میوه را دزدانه سخت
 از خدا شرمیت کو چه می کنی
 گر خورد خرما که حق کردش عطا
 بخل بر خوان خداوند غنی
 تا بگویم من جواب بوالحسن
 می زد او بر پشت و ساقش چوب سخت
 می کشی این بی گنه را زار زار
 می زند بر پشت دیگر بنده خوش
 من غلام و آلت فرمان او
 اختیاریست اختیاریست اختیار
 (دفتر پنجم، بخش ۱۳۳)

واقعیت درمانی شیوه ای است مبتنی بر عقل سلیم و درگیری عاطفی که ویلیام گلاسر، به دنبال احساس نارضایتی از نتایج روانکاوی، بدان روی آورد. در واقعیت درمانی، بر واقعیت، قبول مسئولیت، شناخت امور درست و نادرست و ارتباط آنها با زندگی روزمره فرد تأکید روزمره بودن رفتار میشود. توجه به واقعیت در حال و آینده نگری در رفتار از جمله اهداف این نظریه می باشد. گاهی مشکلات ما ناشی از عدم درک واقعیات بوده و اتفاقات پیرامون خود را با دید ظاهری و غیرواقع سنجیده و گاه با نارضایتی با رنجاندن آنها مواجه می شویم. با کمی دقت و ظرافت می توان رد پای از نجات و رهایی از آنها را دریابیم. همچنان که در داستان امیر خفته ای را که مار در دهانش رفته بود، خواهیم خواند:

عاقلی بر اسب می آمد سوار
 آن سوار آن را بدید و میشتافت
 چون که از عقلش فراوان بد مدد
 برد او را زخم آن دبوس سخت
 سیب پوسیده بسی بد ریخته
 سیب چندان مر و را در خورد داد
 بانگ می زد کای امیر آخر چرا
 در دهان خفته ای می رفت مار
 تا ماند مار را فرصت نیافت
 چند دبوسی قوی بر خفته زد
 زو گریزان تا به زیر یک درخت
 گفت از این خور ای به درد آویخته
 کز دهانش باز بیرون می فتاد
 قصد من کردی تو نادیده جفا
 (دفتر دوم، بخش ۳۹)

او از واقعیت خبر نداشته و ناله و نفرین میکند که:

می جهد خون از دهانم با سخن
 هر زمان می گفت او نفرین نو
 زخم دبوس و سوار همچو باد
 ممتلی و خوابناک و سست بد
 ای خدا آخر مکافاتش تو کن
 اوشمی زد کاندرا این صحرا بدو
 می دوید و باز در رو می فتاد
 پا و رویش صد هزاران زخم شد

تا شبانگاه بدین حال بود. تا اینکه :

مار با آن خورده بیرون جست از او

زو بر آمد خورده ها زشت و نکو

چون این را دید، بر سوار سجده آورد:

یا خدایی که ولی نعمتی
مرده بودم جان نو بخشیدی ام
آن چه گفتم از جنون اندر گذار

گفت خود تو جبرئیل رحمتی
ای مبارک ساعتی که دیدی ام
عفو کن ای خوب روی خوب کار

سوار، راضی از کارش:

زهرهی تو آب گشتی آن زمان
ترس از جانم بر آوردی دمار

گفت اگر من گفتمی رمزی از آن
گر ترا من گفتمی اوصاف مار

(دفتر دوم، بخش ۳۹)

گاهی می پنداریم که واقعیت همان ظاهریست که می بینیم و این در حالی است که در پس هر آنچه که می نگریم معنایی نهفته، و این معناست، که چراغ راه خواهد شد و نجات بخش ما. چنان که روزی عقابی موزه پیامبر (ص) را بر هوا می برد:

مصطفی بشنید از سوی علا
دست و رو را شست او ز آن آب سرد
موزه را بر بود یک موزه ربای
موزه را بر بود از دستش عقاب
پس نگون کرد و از آن ماری فتاد
ز آن عنایت شد عقابش نیکخواه
گفت همین بستان و رو سوی نماز

اندر این بودند کاواز صلا
خواست آبی و وضو را تازه کرد
هر دو پا شست و به موزه کرد رای
دست سوی موزه برد آن خوش خطاب
موزه را اندر هوا برد او چو باد
درفتاد از موزه یک مار سیاه
پس عقاب آن موزه را آورد باز

(دفتر سوم، بخش ۱۵۳)

و واقعیت چیز است که خداوند بر ما مقدر کرده و عین ثواب است...

اساس نظریه واقعیت درمانی بر چگونگی هویت و تشکیل و تغییر آن نیز استوار است. نیاز به داشتن هویت از نیازهای اساسی و ذاتی تمام انسانهاست و لازم است که در فرد هویت توفیق شکل گیرد تا در فراز و نشیب زندگی کمتر دچار نابسامانی روحی شود. کسانی که دارای هویت شکست هستند، به رواندرمانی نیازمندند تا به هویت توفیق نایل آیند. توجه به هویت، از مواردی است که مولانا به خوبی در داستان "افتادن شغال در خم رنگ و رنگین شدن و دعوی طاوسی کردن میان شغالان" به آن پرداخته است: (شیری، ۱۳۹۵)

اندر آن خم کرد یک ساعت درنگ
که منم طاوس علیین شده
آفتاب آن رنگها بر تافته

آن شغالی رفت اندر خم رنگ
پس بر آمد پوستش رنگین شده
پشم رنگین رونق خوش یافته

با تنی آراسته و به رنگهای مختلف، خود را بر شغالان دیگر عرضه میکند:

که ترا در سر نشاط ملتویست
این تکبر از کجا آورده ای

جمله گفتند ای شغالک حال چیست
از نشاط از ما کرانه کرده ای

شغال در پاسخ به ملامتگران میگوید:

بنگر آخر در من و در رنگ من
چون گلستان گشتهام صد رنگ و خوش
مر مرا سجده کن از من سر مکش
کر و فر و آب و تاب و رنگ بین
فخر دنیا خوان مرا و رکن دین
مظهر لطف خدایی گشته ام
لوح شرح کبریایی گشته ام

اینچنین فراموشی هویت اصلی، او را از واقعیت وجودی اش دور ساخته، تا جایی که ادعای طاووسی می کند. مشکلی که در برخی از بیماران دیده می شود:

آن شغالان آمدند آن جا به جمع
پس چه خوانیمت بگو ای جوهری
همچو پروانه به گرداگرد شمع
گفت طاوس نری چون مشتری

شغالان نیز برای آگاه ساختنش، ویژگی هایی از طاووس را برشمردند تا او به این آگاهی برسد که هویت اصلی اش چیست

پس بگفتندش که طاوسان جان
تو چنان جلوه کنی گفتا که نی
جلوه ها دارند اندر گلستان
بانگ طاوسان کنی گفتا که لا
بادیه نارفته چون کوبم منی
خلعت طاوس آید ز آسمان
پس نهای طاوس خواجه بو العلا
کی رسی از رنگ و دعویها بدان

(دفتر سوم، بخش ۱۹)

منابع

- [۱] افشار، بهروز، افشار، امیر محمود، موسوی کاشانی، زهرا، ۱۳۹۶، انسان شناسی قرآنی در آیین مثنوی مولوی، طرح ملکوت موسسه اسراء، قم
- [۲] آل عصفور، محمد، ۱۳۸۵، انسان کامل و انسان شناسی مولانا، کاوش نامه، سال هفتم، شماره ۱۲
- [۳] انصاری، شهره، ۱۳۷۴، سیمای انسان کامل در مثنوی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، پرتال جامع علوم انسانی
- [۴] خسروی، محمد مهدی، ۱۳۹۶، انسان کامل از دیدگاه مولوی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، پرتال جامع علوم انسانی
- [۵] خوانساری، محمد، ۱۳۸۷، انسان شناسی مولانا در مثنوی، پایگاه مجلات تخصصی نور، شماره ۳۱
- [۶] فلاحتخواه، فرهاد، حاجی قاسملو، فاطمه، غرایمی، مریم، ۱۳۹۶، بررسی انسان و انسان کامل از منظر مولانا، سومین همایش متن پژوهی ادبی (نگاهی تازه به آثار مولانا) تهران، هسته مطالعات ادبی و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، دانشگاه علامه طباطبایی
- [۷] قرآن کریم
- [۸] محمودی، خیرالله و سیده فاطمه موسوی، ۱۳۹۶، بررسی انسان کامل در مثنوی بر اساس تمثیل، داستان، تشبیه، سومین همایش متن پژوهی ادبی (نگاهی تازه به آثار مولانا)، تهران، هسته مطالعات ادبی و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران - دانشگاه علامه طباطبایی
- [۹] مطهری، مرتضی، ۱۳۹۱، انسان کامل، انتشارات صدرا، چاپ ۵۳
- [۱۰] معین، محمد، ۱۳۸۶، فرهنگ معین، انتشارات زرین